

ورود شاهانه عیسی به اورشلیم

عیسی در معبد

آنگاه عیسی به معبد خدا درآمد و کسانی را که در آنجا داد و ستد می‌کردند، بیرون راند و تختهای صرّافان و بساط کبوتر فروشان را واژگون ساخت و به آنان فرمود: «نوشته شده است که، "خانه من خانه دعا خوانده خواهد شد"»، اما شما آن را "لانه راهزنان" ساخته‌اید.»

در معبد، نابینایان و لنگان نزدش آمدند و او ایشان را شفا بخشید. اما چون سران کاهنان و علمای دین اعمال خارقالعاده او را مشاهده کردند و نیز دیدند که کوکان در معبد فریاد می‌زنند: «هوشیاعنا بر پسر داود!»، خشمناک شدند. پس به او گفتند: «ایا می‌شنوی اینها چه می‌گویند؟» پاسخ داد: «بله. مگر خوانده‌اید که، "از زبان کوکان و شیر خوارگان ستایش را مهیا ساختی؟!"» پس عیسی ایشان را ترک کفت و از شهر خارج شده، به بیت‌عثیا رفت و شب را در آنجا به سر برد.

چون به اورشلیم نزدیک شدند و به بیتفاجی در دامنه کوه زیتون رسیدند، عیسی دو تن از شاگردان خود را فرستاده، به آنان فرمود: «به دهکده‌ای که پیش روی شماست، بروید. بهم حضور وارد شوید، الاغی را با گُرهاش بسته خواهید یافت. آنها را باز کنید و نزد من آورید. اگر کسی سخنی به شما گفت، بگویید: "خداؤند بدانها نیاز دارد"»، و او بی‌درنگ آنها را خواهد فرستاد. این امر واقع شد تا آنچه نبی گفته بود تحقق یابد که: «به دختر صهیون گویید، "هان پادشاهت نزد تو می‌آید، فروتن و سوار بر الاغ، بر گُرهاش الاغ"».

آن دو شاگرد رفتند و طبق فرمان عیسی عمل کردند. آنان الاغ و گُرهاش را آورند و رداهای خود را بر آنها افکنند و او بر رداها نشست. جمعیت انبوی نیز رداهای خود را بر سر راه گسترشند و عده‌ای نیز شاخه‌های درختان را بریده، در راه می‌گستردند. جمعیتی که پیشاپیش او می‌رفتند و گروهی که از پس او می‌آمدند، فریدکنان می‌گفتند: «هوشیاعنا بر پسر داود!»، «مبارک است آن که به نام خداوند می‌آید!»، «هوشیاعنا در عرش برین!»، «چون او وارد اورشلیم شد، شور و شوق همه شهر را فرا گرفت. مردم می‌پرسیدند: «این کیست؟!» و آن جماعت پاسخ می‌دادند: «این است عیسای پیامبر، از ناصره جلیل!».

JESUS CHRISTUS ZIEHT IN JERUSALEM EIN

ser Mann?», fragten die Leute. „Das ist Jesus, der Prophet aus Nazareth in Galiläa“, riefen die Menschen, die ihn begleiteten.

Jesus jagt die Händler aus dem Tempel

Dann ging Jesus in den Tempel, jagte alle Händler und Käufer hinaus, stieß die Tische der Geldwechsler und die Stände der Taubenhändler um und rief: „Ihr wisst doch, was Gott in der Heiligen Schrift sagt: „Mein Haus soll ein Ort des Gebets sein“, ihr aber habt eine Räuberhöhle daraus gemacht!“

Da kamen auch schon Blinde und Gelähmte zu ihm, und er heilte sie im Tempel.

Als die Hohenpriester und die Schriftgelehrten seine Wundertaten sahen und als sie hörten, wie die Kinder sogar im Tempel riefen: „Gelobt sei der Sohn Davids!“, wurden sie wütend und fragten Jesus: „Hörst du denn nicht, was die Kinder da schreien?“ „Ja, ich höre es“, antwortete Jesus. „Habt ihr nie gelesen: „Aus dem Mund der kleinen Kinder erklingt dein Lob!?!“ Damit ließ er sie stehen und ging aus der Stadt nach Betanien, um dort zu übernachten.

Als er so in Jerusalem einzog, geriet die ganze Stadt in helle Aufregung. „Wer ist die-